خارج اصول

جلسه 109 \* سه شنبه 20/ 3/ 99

موضوع: مسأله ی ضد - ترتب

­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع: الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وُجِدَتْ نُسِيَتْ وَ إِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ.[[1]](#footnote-1)

\*\*\*\*\*\*\*

کلام در فرمایش محقّق اصفهانی بود. ایشان فرمود اطاعت و امتثال نمی توانند علّت سقوط تکلیف شوند؛ امر مثبت تکلیف است. نمی توان گفت چیزی که توسّط امر ثابت شده است مسقط امر است. در پایان فرمود چون هر امری به انگیزه ی انبعاث مکلّف صادر می شود تا زمانی که مدّت اقتضای آن باقی باشد مقتضای آن نیز باقی است؛ مثلاً «صلِّ» مصلحت، ملاک و مقتضایی دارد؛ تا وقتی این ملاک موجود است، مقتضای آن نیز باقی است نه اینکه مقتضای امر باعث از بین رفتن مقتضی می شود. این مطلب بیان دیگری از عبارت قبلی است که فرمود امر، علّت است برای وجود نماز در خارج؛ چگونه وجود نماز که معلول است امر نماز را که علّت است، ساقط کند؟ معلول نمی تواند علّت را از بین ببرد لذا اطاعت، مسقط امر نیست.

امّا عصیان نیز که قبلاً فرمود مسقط نیست در ادامه با بیان دیگری می فرماید مسقط امر بودنش صحیح نیست زیرا تا زمانی که انبعاث که بخاطر بعث، موجود است تا وقتی که زمانش تمام نشود باقی است و اگر مدتش تمام شد، از بین می رود نه اینکه اطاعت یا عصیان آن را از بین ببرد؛ اطاعت و عصیان در ناحیه ی معلول اند و نمی توانند سبب سقوط علّت باشند.

[استاد:] اقول:

اوّلاً: نیازی به این مطالب نیست زیرا طبق مبنای مختار در عالم حکم و امر تنازعی نیست تا اینکه اطاعت و عصیان بخواهد یکی را ساقط کند. طبق مبنای امتثال، دو حکم صادر می شود امّا مکلّف در مقام امتثال در حین اشتغال به یکی از دو ضدّ، قدرت بر اتیان دیگری ندارد لذا امرش فعلی نیست ضدّ اوّل را که تمام کرد، ضد دیگر، امرش فعلی می شود.

ثانیاً: معلول بالنسبه با علّت خود دو حیثیت دارد: «حیثیّت حدوث» و «حیثیّت بقاء»؛ اینطور نیست که همیشه علّت حدوث، علّت بقاء هم باشد. امر، علّت حدوث مأموربه است ولی علّت بقاء آن نیست. عصیان و اطاعت، بقاء تکلیف را از بین می برند نه حدوث آن را. علّت بقاء تکلیف، امر نیست بلکه چیز دیگری مثلاً اراده ی مکلّف است. بعبارة أخری امر، علّت تامّه ی است برای حدوث و مقتضی است برای بقاء. مقتضی وقتی اثر می کند که مانع موجود نباشد. اطاعت و عصیان در اینجا مانع هستند و بعبارتی دلیل اثرنکردن مقتضی هستند.

ثالثاً: امر، علّت تامّه برای وجود مأموربه در خارج نیست و الّا بمحض صدور امر باید مأمور به قهراً ایجاد شود و کسی نتواند تخلّف کند؛ یقیناً منظور محقّق اصفهانی این نیست که امر، علّت تامّه ی تحقّق مأموربه است بلکه مقصود ایشان باید این باشد که امر، علّت جعل تکلیف است یعنی امر مولا وجوب را بر عهده ی مکلّف قرار می دهد؛

لکن در باب تکالیف دو مقام موجود است: «مقام اثبات تکلیف» و «مقام اسقاط تکلیف». مقام اثبات بدست شارع است و علّت اثبات، امر است؛ امر تکلیف را برای مکلّف جعل می کند. امّا مقام اسقاط بدست مکلّف است که اگر امتثال کند تکلیف ساقط می شود. امر، علّت مأموربه هست امّا در عالم جعل نه در عالم امتثال.

رابعاً: اوامر در باب تکالیف الهی از مقوله ی اعتباریات اند نه از مقوله ی تکوینیّات؛ علّیّت و معلولیّت در باب تکوینیّات محسوس انسان هستند ولی در باب اعتباریات اینگونه نیست بلکه به اعتبار ما بستگی دارد. شارع امر را بعنوان علّت وجود مأموربه اعتبار می کند و اطاعت و امتثال را بعنوان علّت سقوط تکلیف.

تنبیه چهارم

کلام در باب ترتّب دو مقام دارد:

مقام اوّل

هر دو ضدّ، واجب مضیّق باشند؛ مانند ازاله نجاست از مسجد و نماز در آخر وقت.

این مورد واضح است که بحث تضادّ است و حتّی برخی گفته اند نزاع فقط در همین مورد است. ما در اینجا تبعاً لشهید الصدر قائل به مبنای امتثال شده و ترتّب را ممکن و واقع می دانیم البتّه فی الجمله یعنی در «ضدّان لهما ثالث».

مقام دوّم

یکی واجب موسّع و دیگری واجب مضیّق؛ مانند ازاله نجاست از مسجد و نماز در اوّل وقت.

برخی گفته اند این از محلّ نزاع خارج است زیرا تنازعی وجود ندارد. اوّل باید مضیّق را اتیان کرد و بعد موسّع را؛ لکن بعضی قائل اند که این مورد نیز محلّ نزاع است زیرا امر «صلِّ» اطلاق دارد لذا امر به جامع صلاة تعلّق می گیرد و هر فردی را که مکلّف اراده کند امر فعلی دارد. اگر فرد اوّل وقت را اراده کند، امر به این فرد با امر به ازاله تضادّ پیدا می کند.

این اختلاف بر می گردد به مطلبی که بین علما محلّ نزاع است و آن اینکه آیا امر به یک جامعی که مردّد است بین مقدور و غیر مقدور، صحیح است یا نه؟ محقّق ثانی قائل به صحّت است و محقّق نائینی قائل به عدم صحّت.

(پایان)

1. . من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 406، ح 5788 [↑](#footnote-ref-1)